

## دانشکده‌ی ادبیات ۱

یکشنبه، ساعت ۱ + ۱۲: دستور

استاد:

«امروز: قید»

زری:

«آقا! امروز در کجای زمان ایستاده‌ایم؟!»

استاد:

«کجا، قید مکان است.»

پری:

«آقا!

«امروز، مهم‌تر است.»

امروز چه قیدی را گفتید نشکنیم؟»

استاد:

«جانم: قید را انواعی هست ...»

سیامک:

«استاد! اصلن قید شکستنی‌ست

یا زنی؟!»

\* \* \*

نصف بچه‌ها قید کلاس را زده‌اند!

فوتبال یکی از باشگاه‌ها شروع شده است.

## دانشکده‌ی ادبیات ۲

سه‌شنبه، ساعت ۱۲+۱: سبک‌شناسی نثر

استاد:

«امروز، کلیله و دمنه...»

پیش از آن که به دمنه...

موبایل کلیله زنگ می‌زند

زری:

«کلیله پیش از این‌ها زنگ زده بود.»

زنگ بعد

همه‌ی دانشجویان ادبیات

زنگ می‌زنند.

## دانشکده‌ی ادبیات ۳

شنبه، ساعت سعد صبح: مسعود سعد سلمان،

در بر پاشنه می‌چرخد

و شکوه استاد حجم کلاس را

پر می‌کند.

نگاهش بر تابلو میخ می‌شود

«مسعود سعد سلمان که ایمیل نداشته باشد

از هر مسعود نحسی منحوس تر است»

نگاه عصبانی استاد می چرخد:

«دانشجوی ادبیات نقدن باید ادب را پاس بدارد»

ردیف آخر:

«آقا!

نقد ادبی را ترم قبل پاس کرده‌ایم؛

آنجا هم سعدی نبود!»

جریان سیال ذهن

فضای کلاس را پر می‌کند

و در بر پاشنه می‌چرخد.